

بررسی روایات منع تعلیم سوره یوسف علیه السلام به زنان

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۹ تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۷

علی رضا جعفرزاده کوچکی؛ استادیار گروه الهیات دانشگاه پیام نور

چکیده

روایاتی در منابع اسلامی، حاکی از دستور به تعلیم ندادن سوره یوسف علیه السلام به زنان و تعلیم سوره نور به جای آن است؛ اسناد علیرغم برخی طعن‌ها، بر بی‌اعتباری مطلق دلالت ندارد و با تجمیع قرائن اسناد، این روایات تا حدودی قابل اعتماد است؛ ولی بررسی محتوایی این روایات حاکی از ناسازگاری آنها با اهداف هدایت‌گری قرآن و دیگر روایات بوده و حداکثر، کراهت تعلیم این سوره بر زنان است نه تحریم. بدین خاطر که این روایات مخصوص یک مقطع زمانی بوده و مطابق با شرایط اجتماعی و ذهنیات دوران عرب صدر اسلام در مورد زنان صادر شده است. این روایات در محیطی مردسالار صادر شده که در آنجا زنان هیچ ارزش و احترامی نداشته‌اند و تلویحا نشان می‌دهد برخی مسلمانان هنوز در آن زمان مفاهیم عالی سوره یوسف علیه السلام را به‌خوبی درک نکرده و آن را داستان عاشقانه می‌پنداشتند. در این روایات شواهدی وجود دارد که مقطعی بودن حکم کراهت را نشان می‌دهد. نهایت اینکه اگر چنین روایاتی از معصوم علیه السلام صادر شده براساس نسخ تمهیدی بوده است.

کلید واژه‌ها: سوره یوسف علیه السلام، روایات نهی تعلیم، زنان، نسخ تمهیدی.

طرح مسأله

درباره سوره یوسف هفده حدیث نقل شده؛ اما احادیث نهی از تعلیم سوره یوسف علیه السلام به زنان، سه روایت است که با الفاظ متعددی وارد شده که در عدم تعلیم سوره یوسف علیه السلام و توصیه به تعلیم سوره نور اتفاق نظر دارند. این پژوهش درصدد است به بررسی روایات نهی از تعلیم سوره یوسف علیه السلام به زنان و علل صدور آن بپردازد و روشن کند روایات نهی از تعلیم سوره یوسف به زنان از نظر سندی و دلالتی در چه جایگاهی قرار دارند؟ اگرچه در آغاز هر سوره در اکثر تفاسیر، روایات فضایل سوره نقل می‌شود، لکن تاکنون هیچ تفسیر، کتاب یا مقاله‌ای، این مسأله را به صورت جدی مورد بررسی سندی و محتوایی قرار نداده است.

۲۲

حسنا

سال نهم، شماره سی و دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۶

روایات نهی از تعلیم سوره یوسف علیه السلام به زنان

در خصوص سوره یوسف هفده روایت نقل شده؛ ولی احادیث نهی از تعلیم سوره یوسف علیه السلام به زنان، سه روایت است که با الفاظ و شکل‌های مختلفی وارد شده که در عدم تعلیم سوره یوسف علیه السلام و توصیه به تعلیم سوره نور اتفاق نظر دارند:

الف) روایت اول: «عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَعْلَمُوا نِسَاءَكُمْ سُورَةَ يُوسُفَ وَلَا تَقْرَءُوهُنَّ إِلَّاهَا فَإِنَّ فِيهَا الْفِتْنََ وَ عِلْمُوهُنَّ سُورَةَ النُّورِ فَإِنَّ فِيهَا الْمَوَاعِظَ؛ به زنان خود سوره یوسف را یاد ندهید و آن را بر آنان نخوانید که در آن آزمایش‌هاست، بلکه به آنان سوره نور را یاد بدهید که در آن پندهاست.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵/۵۱۶؛ فیض

کاشانی، ۱۴۰۶: ۸۰۱/۲۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۰/۱۷۷)

ب) روایت دوم: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُنْزِلُوا النِّسَاءَ الْغُرْفَ وَلَا تُعَلِّمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ وَلَا تُعَلِّمُوهُنَّ سُورَةَ يُوسُفَ وَ عِلْمُوهُنَّ الْمَغْزَلَ وَ سُورَةَ النُّورِ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: زنان را در طبقات بالای منازل منشانید؛ نوشتن خط یادشان ندهید؛ سوره یوسف را به آنان تعلیم ندهید، آنان را چرخ رشتن یا پیله رشتن بیاموزید و به ایشان سوره نور را تعلیم دهید؛ چون آیه حجاب، حد زنا و احکام زنان در آن سوره است» (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۱/۳۷۴)

ج) روایت سوم: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا مَغْمُومٌ مَكْرُوبٌ فَقَالَ لِي يَا سَكُونِيُّ مَا غَمَّكَ فَقُلْتُ لَهُ وُلِدْتُ لِي بِنْتُ فَقَالَ لِي يَا سَكُونِيُّ عَلَى الْأَرْضِ ثَقُلْهَا وَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا تَعِيشُ فِي غَيْرِ أَجَلِكَ وَ تَأْكُلُ مِنْ غَيْرِ رِزْقِكَ فَسَرَى وَ اللَّهُ عَنِّي فَقَالَ مَا سَمَيْتَهَا فَقُلْتُ فَاطِمَةَ فَقَالَ آه آه ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمُّهُ وَ يَسْتَحْسِنَ اسْمَهُ وَ يَعْلَمُهُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَطْهَرُهُ وَ يَعْلَمُهُ السَّبَّاحَةَ وَ إِذَا كَانَتْ أُنْثَى أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمُّهَا وَ يَسْتَحْسِنَ اسْمَهَا وَ وَ يَعْلَمُهَا سُورَةَ النُّورِ وَ لَا يَعْلَمُهَا سُورَةَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا يُنْزِلُهَا الْغُرْفَ وَ يُعَجِّلُ سَرَاحَهَا إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا؛ سکونی می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، در حالی که غمناک و ناراحت بودم. فرمود: «سکونی! از چه ناراحتی؟» عرض کردم: «دختردار شده‌ام»، امام علیه السلام فرمود: «سکونی! بارش را زمین می کشد، رزقش را خدا می دهد، زمان زندگیش با تو فرق می کند و رزق تو را نخواهد خورد [روزی خودش را می خورد.]» به خدا قسم غصه و رنج از من برطرف شد. سپس پرسیدند: «او را چه نامیده ای؟» گفتم: «فاطمه»؛ فرمودند: «آه آه» و دستشان را بر پیشانی نهادند. پس فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حق فرزند بر پدر، در صورتی که پسر باشد، آن است که مادرش را مسرور گرداند و

نام او را نیکو قرار دهد و کتاب خدا را به او بیاموزد، او را پاکیزه نگاه دارد، شنا کردن را به او تعلیم دهد و اگر دختر باشد، این است که مادرش را خوشنود گرداند، نامش را نیکو نهد، سوره نور را به او تعلیم دهد و سوره یوسف علیه السلام را به او یاد ندهد، او را در غرفه‌ها منزل ندهد و در فرستادنش به خانه همسر عجله کند. (کلینی، ج ۶ ص ۴۹، طوسی، بی تا: ۱۱۲/۸)

بررسی سندی روایات

در سند روایت اول سهل بن زیاد آدمی قرار دارد که چندان قابل اعتماد نبوده و منتسب به غلات است. نجاشی می‌نویسد: «او در حدیث ضعیف و غیر قابل اعتماد بود و احمد بن محمد بن عیسی شهادت داد که او غالی و دروغگو است و او را که در قم ساکن بود، از آنجا به ری اخراج کرد.» (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۸۶۵) شیخ طوسی، سهل بن زیاد را از ضعفاء شمرده است. (طوسی، ۱۳۶۵: ۲۲۹) ابن غضائری گوید: «سهل بن زیاد بسیار ضعیف و روایت و دینش فاسد بود. اشعری او را از قم اخراج کرد و از او بیزاری جست و مردم را از سماع حدیث و روایت از او نهی کرد و او احادیث مرسل را روایت می‌کرد و بر راویان مجهول اعتماد می‌نمود.» (ابن غضائری، بی تا: ۶۶-۶۷؛ حلی، ۱۳۸۳: ۴۶۱) شیخ طوسی هر چند در کتاب الفهرست سهل بن زیاد را از ضعفا دانسته است؛ ولی در کتاب رجالش، سهل را تضعیف نکرده و فقط قید کرده که کنیه‌اش ابا سعید و اهل ری است. (طوسی، ۱۳۶۵: ۳۷۶)

به هر حال، این روایت، علاوه بر ضعف برخی از راویان آن، مرفوع است و یعقوب بن سالم با تعبیر «رفعه» از علی علیه السلام نقل کرده است.

روایت دوم نیز به صورت مرفوع نقل شده سندی بر آن نقل نشده و از این روی، در ردیف اسناد ضعیف طبقه‌بندی می‌شود. شبیه این روایت را کلینی به طریق دیگر نقل می‌کند: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ صَ لَا تُنْزِلُوا النِّسَاءَ بِالْغُرْفِ وَلَا تَعْلَمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ وَ عِلْمُوهُنَّ الْمَغْرَلَ وَ سُورَةَ
النُّورِ؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند زنان را در اتاق‌های بالا منزل ندهید، به
ایشان نوشتن نیاموزید و به ایشان نخ ریسی و سوره نور را آموزش دهید.» (کلینی،
۱۴۰۷: ۵/۵۱۶؛ صدوق، ۱۳۶۷: ۱/۳۷۴؛ همان: ۳/۴۴۲)

هر چند ممکن است این حدیث همان روایت دوم باشد که بدون سند بود؛ ولی در
سند این روایت، نوفلی قرار دارد. اسمش حسین بن یزید است اصلش کوفی بوده که
به ری آمده و آنجا ساکن شده همان‌جا نیز فوت کرده. برخی از اهل قم او را متهم
به غلو کرده‌اند. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۶۰؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۱۵۲؛ طوسی، ۱۳۸۱: ۳۵۵)

سکونی راوی دیگری است که در سند روایت دوم و سوم آمده است. نجاشی و
شیخ طوسی در مورد مذهب این شخص سکوت نموده و مطلبی را درباره جرح و
تعديل وی ذکر نکرده‌اند. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۶؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۳) برقی، علامه حلی
و ابن داود، سکونی را عامی مذهب معرفی نموده‌اند. (برقی، ۱۳۸۳: ۲۸/۱؛ حلی،
۱۴۱۱: ۱/۱۹۹؛ حلی، ۱۳۸۳: ۱/۴۲۶)

علی‌رغم ضعف‌های مطرح در مورد سکونی و نوفلی، هر دو راوی از رجال کامل
الزیارات و تفسیر قمی هستند و رجال این دو کتاب مشمول توثیق عام ابن‌قولویه و
علی بن ابراهیم قمی هستند (خوئی، ۱۴۱۰: ۳/۱۰۷-۱۰۶؛ همان: ۶/۱۱۴) و توثیق عام،
ضعف سندی روایت را جبران می‌کند (سبحانی، ۱۴۲۵: ۱۶۵) بر این اساس؛ ضعف-
هایی که رجالیون بر این دو شخص وارد کرده‌اند، باعث بی اعتباری روایاتشان
نخواهد شد.

شیخ طوسی در کتاب *عده الاصول* درباره سکونی گفته است: «طائفه به روایاتی از
وی- که نزد آنان خلاف نباشند- عمل کرده‌اند.» (طوسی، ۱۴۱۷: ۱/۱۴۹-۱۵۰؛
خوئی، ۱۴۱۰: ۳/۱۰۶) لکن این روایت از موارد محل اختلاف است.

محدث نوری در مستدرک الوسائل از اینکه فخرالمحققین در الايضاح روایت مشتمل بر سکونی و نوفلی را مؤثق نامیده، ایشان نیز شهادت به توثیق این دو راوی داده است و همچنین نقل روایت جمعی از بزرگان از نوفلی را موجب گمان به وثاقت وی دانسته است. (نوری، ۱۴۰۸: ۳/۵۷۵)

از نظر آیت الله خوئی، تضعیف سکونی به خاطر ضعف عقیده و مذهب بوده است نه ضعف در روایت (خوئی، ۱۴۱۰: ۳/۱۰۷) در واقع از نظر ایشان حدیث سکونی، مؤثق نام دارد؛ زیرا راوی غیر امامی (عامه) ولی در روایت کردن درستکار است.

نجاشی در جایی در مورد نوفلی می‌نویسد: «گروهی از قمی‌ها گفته‌اند که نوفلی در اواخر عمرش غلو ورزید و غالی شد؛ اما خدا بهتر می‌داند، برای اینکه ما در روایات منقول از او روایتی که دالّ بر این اتهام باشد، پیدا نکردیم» (نجاشی ۱۴۰۷: ۳۸) بنابراین، نجاشی به روایات نوفلی اعتماد کرده است. عبارت «وَ لَا تَعْلَمُوهُنَّ سُوْرَةَ یُوسُفَ» در نقل کلینی در روایت دوم وجود ندارد و همین قرینه ای است بر اینکه این عبارت به اصل روایت افزوده شده به ویژه اینکه کلینی از صدوق ضابط‌تر است و دلایل محتوایی بر خلاف مدلول این عبارت هم وجود دارد که در ادامه بحث خواهد آمد.

فضاله بن ایوب که در سند روایت سوم آمده است اصحاب رجال وی را ثقه در حدیث می‌دانند. (خویی، ۱۴۱۰: ۱۳/۲۷۲؛ طوسی، ۱۳۸۱: ۳۶۶؛ حلی، ۱۴۱۱: ۱۳۳) در پایان باید گفت که از مجموع نقل‌های مذکور در منابع روایی شیعه، بنابر نظر مشهور، هر چند برخی از روایات ضعیف شناخته شده؛ ولی سند روایت سوم و روایت مشابه روایت دوم مؤثق تلقی می‌شوند. در نتیجه روایات نهی به کلی از اعتبار ساقط نمی‌شود و به طور قطع نمی‌توان به ضعف اسناد همه این روایات حکم کرد. با تجمیع قرائن به نظر می‌رسد اسناد این احادیث تا حدودی قابل اعتماد است.

بررسی محتوایی روایات نهی

در کنار توجه به مضمون روایات نهی از آموزش سوره یوسف به زنان، باید توجه کرد که قرآن کریم، کتاب روشنگر هدایت همگانی برای تمام انسانها در جمیع اعصار است. لذا روایات نهی از تعلیم سوره یوسف به زنان، با اصل اهداف هدایتگری عام قرآن و آموزه‌های متعدد اسلامی، سازگاری ندارد از جمله:

الف) مخالفت روایات نهی از تعلیم سوره یوسف به زنان با روایات اهمیت تعلیم قرآن

احادیث فراوانی از فریقین در اهمیت و فضیلت یادگیری قرآن آمده است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام مردم را اعم از مرد و زن به یادگیری قرآن و یاد دادن به دیگران سفارش می‌کردند. «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ وَ عَلِّمُوهُ النَّاسَ». (ابن ابی الجمهور، ۱۴۰۵: ۳/ ۴۹۱). در روایتی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «خیرکم من تعلم القرآن و علمه؛ بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران یاد بدهد.» (بخاری، ۱۴۰۷: ۶/ ۵۹۴)

از حضرت علی علیه السلام نقل شده: «و تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقِصَصِ وَ إِنْ أَعْلَمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَكْبَرُ وَ الْحَسْرَةُ لَهُ أَكْبَرُ وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ؛ قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است و تفقه کنید در آن که بهار دلهاست و شفاعت بجوئید به نورش که او شفا دهنده سینه‌ها است و آن را نیکو تلاوت کنید؛ زیرا بهترین و مفیدترین داستانها است، پس بدرستی که عالم عامل به غیر علمش مثل جاهل و نادانی است که از بیماری نادانی شفا نخواهد گرفت، بلکه حجت بر او قوی‌تر و حسرت و اندوه بر او استوارتر و در پیشگاه خدا سزاوارتر به نکوهش است.» (صبحی صالح، ۱۳۸۶: ۱۶۴)

در این روایات، قرآن به عنوان حقیقت واحدی تلقی شده و فضیلت‌ها و پاداش به تعلیم و تعلّم تمام آیات و سوره‌های قرآن و تمام انسان‌ها از مرد و زن، فراتر از زمان و مکان خاصی است و مفاد احادیث نهی از تعلیم سوره یوسف، با اطلاق این روایات سازگاری ندارد.

ب) مخالفت با تاریخ صدر اسلام

در صدر اسلام زنانی بودند که با خواندن و نوشتن و تعلیم آشنا بودند. بلاذری از یک زن قریشی نام برده که در دوره مقارن ظهور اسلام خواندن و نوشتن می‌دانست. او می‌گوید: این زن همان است که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به حفصه همسر پیامبر کتابت آموخت. (بلاذری، بی‌تا: ۴۵۹-۴۵۸) وی آنگاه از چند زن مسلمان نام می‌برد که در دوره اسلام، هم می‌خواندند و هم می‌نوشتند و یا تنها می‌خواندند. او نام «حفصه» دختر عمر، «ام‌کلثوم» دختر عقبه بن ابی معیط، «عایشه» دختر سعد، «کریمه» دختر مقداد و «شفا» دختر عبدالله بن عدویه که به حفصه درس می‌داد و پیامبر صلی الله علیه و آله از او خواست تا به حفصه پس از زناشویی با پیامبر همچنان درس بدهد. پس حفصه، خواندن و نوشتن می‌دانست و نام او را جزء دارندگان مصاحف ضبط کرده‌اند. (همان: ۴۵۹-۴۵۸)

بر این اساس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای زنان خود معلم زن انتخاب کرد. این عمل پیامبر برای آموختن به دختران و زنان الگو و نمونه‌ای شد و دیری نپایید که در مدینه افراد باسواد رو به فزونی نهادند. در میان زنان و دختران، کسانی پیدا شدند که خواندن و نوشتن را فرا گرفتند.

اجر و ثوابی که خواننده و حفظ‌کننده قرآن به آن نایل می‌شود، از مهم‌ترین عواملی است که مسلمانان چه مرد و چه زن را به قرائت و حفظ کردن قرآن وادار می‌ساخت و به همین علت بود که مسلمانان نسبت به قرآن و حفظ آن بیش از مال و جان و

فرزندانشان، اهتمام می‌ورزیدند و لذا بعضی از زنان نیز تمام قرآن را حفظ نموده بودند.

ابن سعد از فضل بن دکین از ولید بن عبد الله بن جمیع از مادر بزرگش نقل می‌کند: ام ورقه دختر عبد الله بن حارث، تمام قرآن را جمع (حفظ) کرده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به همین دلیل او را شهیده می‌نامید. (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱۲۱/۳)

حفظ کردن بعضی از سوره‌ها و یا بخشی از آیات قرآن در میان مسلمانان انتشار و اشتها کامل داشت و کمتر مرد و زن مسلمان پیدا می‌شد که چند سوره و آیه در نزد وی نباشد. (خوئی، بی تا: ۲۵۳-۲۵۵)

کتاب خدا جایگاه نخستین عنایت مسلمانان صدر اسلام از مرد و زن بود، به فراگرفتن و حفظ آن تلاش می‌کردند و در آموزش و فهمش مسابقه داشتند و در میان خود برتری می‌جستند به خاطر آنچه از قرآن حفظ می‌کردند. چه بسا که نور چشم آنها در این بود که مهریه زنان را آموختن سوره‌ای از قرآن قرار دهند که شوهر به زن بیاموزد. (رامیار، ۱۳۶۹: ۲۳۸؛ فقهی زاده، ۱۳۷۴: ۳۰) حتی برخی زنان برای حفظ و یادگیری قرآن مشتاق‌تر از مردان بوده‌اند، مورخان نوشته‌اند: مردی از قریش - پیش از اسلام آوردن عمر بن الخطاب - به وی گفت: خواهر تو از دین بیرون شد [و به دین محمد صلی الله علیه و آله پیوست] عمر به خانه خواهر خود می‌رود و به صورت او سیلی سختی می‌زند، به طوری که چهره او را مجروح می‌سازد. پس از چند لحظه‌ای که خشم عمر فرونشست نگاهش به صحیفه‌ای می‌افتد که در زاویه خانه قرار داشت و روی آن نوشته شده بود: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (حدید: ۱) و بر صحیفه‌ای دیگر خواند: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، طه، مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ (طه: ۱-۲). عمر پس از توجه و تفتن به بلاغت قرآن و شیوایی الفاظ و عبارات آن، اسلام آورد. (زنجان، بی تا: ۵۲ - ۵۳)

حال، امّ ورقه که تمام قرآن را حفظ و جمع کرده بود آیا سوره یوسف علیه السلام را استثناء کرده بود و بر طبق احادیث نهی فرو گذاشته بود؟ در حالی که این غیر ممکن است تمام آیات و سوره‌های قرآن نزد مسلمانان صدر اسلام در یک سطح بود و آنان به یادگیری هرچه بیشتر سوره‌های قرآن اهتمام می‌ورزیدند و به این عمل افتخار می‌کردند. مگر لقب شهیده، در مقابل چیزی غیر از حفظ و یادگیری تمام قرآن نبود؟ آیا مصحف شخصی حفصه، سوره یوسف علیه السلام را نداشت؟ با شواهد فوق، مفاد این روایات بر تحریم تعلیم دلالت ندارد؛ چون اگر یاد دادن سوره یوسف علیه السلام به زنان حرام می‌بود در صدر اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه تدوین مصحف شخصی و همچنین حفظ تمام قرآن را به زنان نمی‌داد و این امر در تاریخ نقل می‌شد.

ج) مخالفت با روایات فضیلت تلاوت و تعلیم سوره یوسف علیه السلام

در مقابل روایات نهی از تعلیم سوره یوسف علیه السلام به زنان، روایاتی وجود دارد که در مورد اهمیت و فضیلت و پاداش قرائت سوره یوسف علیه السلام است. ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «عَلِّمُوا أَرْقَاءَكُمْ سُورَةَ يُوسُفَ فَإِنَّهُ أَيْمًا مُسْلِمًا تَلَّهَا وَعَلَّمَهَا أَهْلَهُ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ هَوَّنَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَأَعْطَاهُ الْقُوَّةَ أَنْ لَا يَحْسُدَ مُسْلِمًا؛ سوره یوسف علیه السلام را به بندگان خود بیاموزید؛ زیرا هر مسلمانی آن را بخواند و به خانواده و کنیز خود بیاموزد خدا سكرات مرگ را بر او آسان می‌کند و نیرویی به وی می‌بخشد که به مسلمانی حسد نرزد.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵/۳۵۴) این حدیث، تعلیم سوره یوسف به اعضای خانواده را توصیه کرده و آثار ارزشمندی را بر این کار می‌شمارد از جمله؛ آسانی سكرات موت و حسادت نکردن. با توجه به اعتباری نبودن ثواب و عقاب، نمی‌توان گفت

آموزش این سوره برای مردان سکرآت موت و حسد را می‌برد برخلاف آموزش آن به زنان.

در روایتی دیگر از ایشان آمده است که: «کسی که سوره یوسف علیه السلام را قرائت می‌کند در روز قیامت از آنچه که موجب بی‌تابی مردم می‌شود در امان است و همسایه بندگان صالح خدا خواهد بود و نیز از ارتکاب زنا و زشتگویی در امان خواهد بود.» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱۶۶ / ۲)

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: « من قرأ سورة یوسف علیه السلام [فی کل یوم أو] فی کل لیلۃ بعثه الله یوم القیمۃ و جماله علی جمال یوسف علیه السلام و لا یصیبه یوم القیمۃ ما یشیب الناس من الفزع و کان جیرانه من عباد الله الصالحین. هر کس سوره یوسف علیه السلام را در هر روز یا هر شب بخواند، خداوند متعال او را در روز قیامت به زیبایی حضرت یوسف علیه السلام بر می‌انگیزد و او را هراس روز قیامت نمی‌گیرد و از جمله بندگان نیکوکار خدا خواهد بود.» (همان)

بر اساس این روایات، هر کس این سوره را بیاموزد و تلاوت کند به این پاداش‌ها خواهد رسید. در روایت اول حتی تصریح شده است که این سوره را به زنان باید یاد داد، در روایت دوم دلیلی است که شامل هر دو گروه زنان و مردان می‌شود؛ طبق این روایت، هر کس این سوره را تلاوت کند از ارتکاب زنا و زشت‌گویی در امان خواهد بود، این از آثار هدایتی سوره یوسف و عبرت از آن است که شامل زنان و مردان می‌شود. روایت سوم به صورت عام آمده، شامل هرکسی از مرد و زن می‌شود که به روایت عمل کند.

با صرف نظر از مناقشه در ادعای انتساب روایات فضایل آیات و سوره به پیامبر صلی الله علیه و آله، استناد به روایات فضیلت سوره یوسف علیه السلام در این قسمت از بحث، از باب موید است. البته لازم به ذکر است که بخش قابل توجهی از این

روایات در جوامع حدیثی شیعه با برخورداری از اسانید صحیح انعکاس یافته است. با توجه به مسامحه در دلایل و منابع مستحبات که از آن به «تسامح در ادله سنن» تعبیر می‌شود، تا جایی که از روایات فضایل و خواص سوره‌ها و آیات قرآن، بوی وضع و ساختگی استشمام نشود و با قرآن، سنت و عقل مخالفت نداشته باشد، معتبر است. (قربانی لاهیجی، ۱۳۷۰: ۷۶)

د) مخالفت با وجه اعجاز قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن، جنبه هدایتگری آن است: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ (قصص: ۴۹)؛ بگو: [بنا بر ادعای شما چنانچه تورات و قرآن از جانب خدا نیست] اگر راست می‌گویید کتابی از نزد خدا بیاورید که هدایت کننده‌تر از این دو باشد تا آن را پیروی کنم.

خدا در این آیه با قاطعیت تمام با مخالفان قرآن تحدی کرده و وجه اعجاز قرآن را هدایتگری آن می‌داند. حال آیا متصور است سوره‌ای در قرآن باشد که برای نیمی از انسان‌ها (زنان) هدایت‌گر نباشد؛ بلکه باعث انحراف و گمراهی آنان شود؟ در فرض این تصور، استعمال وصف هدایتگری به صورت مطلق، شایسته نیست. در اینجا به گمان کسانی که احادیث نهی را پذیرفته و تعلیم این سوره را بر زنان تحریم کرده‌اند، کافران باید اعتراض می‌کردند که آری سوره یوسف علیه السلام باعث انحراف زنان می‌شود، پس قرآن هدایت‌گر نیست، در حالی که این اعتراض اتفاق نیفتاده و قابل قبول نیست. خدا در آیات فراوانی، مردم را دعوت به تفکر و تعقل کرده و با براهین عقلی اثبات کرده که قرآن از طرف خدا برای هدایت مردم آمده است. همچنین فرموده: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (نساء: ۸۲)؛ آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

در این آیه یکی از دلایل الهی بودن قرآن، عدم اختلاف در آن است. یکی از مصادیق اختلاف، تناقض گویی است. خدا در بسیاری از آیات، قرآن را برای عموم مسلمانان از مرد و زن هدایتگر و تضمین کننده سعادت آنان دانسته است، حال اگر به روایات نهی تعلیم عمل شود، تناقض و اختلاف پیش می‌آید که برخلاف صفات قرآن، سوره یوسف علیه السلام برای زنان هدایتگر نیست، بلکه گمراه کننده ایشان است.

امر تلاوت و تعلیم کتاب قرآن و حکمت، از اهداف بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. حال مگر بر طبق روایات نهی تعلیم، سوره یوسف علیه السلام جزء قرآن نبود و یا متضمن حکمت نبود که نباید به زنان این سوره را تعلیم داد؟ یا مگر در این آیات زنان جزو مردم نبودند؟ و چگونه است قرآنی که بیانگر تمام نیازهای هدایتی مردم است ﴿وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (نحل: ۱۸۹). در آن سوره ای باشد که نقض غرض کند و هدایتگری را در آن فقط مخصوص مردان بداند نه زنان؟

ه) مخالفت با هدف سوره یوسف علیه السلام

هدف از بیان داستان یوسف علیه السلام در قرآن، صرف داستان پردازی نیست؛ قرآن کریم قبل از پرداختن به اصل داستان یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ (یوسف: ۱-۳)؛ این است آیات کتاب روشنگر. ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید. ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی خبران بودی.»

واژه آیات در اولین آیه از این سوره، غالباً به معنای نشانه تفسیر شده است- کليدواژه‌ای که بر اساس آن می‌توان به هدف داستان یوسف علیه السلام پی برد.

هدف از بیان داستان یوسف علیه السلام، این است که نشانه و هدایتی برای دیگران باشد. واژه آیات یا مفرد آن آیه، در این سوره علاوه بر نخستین آیه در آیات هفتم و صد و پنجم این سوره نیز آمده است.

علاوه، در آیه دوم، هدف از بیان داستان به کار گرفتن نیروی عقل و اندیشه است. در ادامه سوره، داستان یوسف علیه السلام، دست کم یکی از مصادیق احسن القصص دانسته شده و به یکی از ابعاد دیگر اعجاز قرآن، اشاره شده است. در آیات دیگر این سوره نیز بارها به هدف هدایتی این داستان اشاره شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت: هدف از بیان این داستان، تنها هدایت بشر به مسیر درست در زندگانی است.

خدا در آیات پایانی این سوره پس از بیان غیبی بودن داستان یوسف علیه السلام به انذار و هدایت مردم می‌پردازد و در آخرین آیه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (یوسف: ۱۱۱)؛ به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است.

پس، عبرت‌گیری و پندپذیری و هدایت بشر، غایت این گونه داستان‌ها است و در عبرت‌گیری و پندپذیری تفاوتی میان زنان و مردان نیست. همه انسان‌ها باید عبرت گیرند و سعادت‌مند شوند.

(و) بی اعتباری حکم تحریم تعلیم براساس احادیث عرضه

در کتب حدیث، روایاتی است که به احادیث عرضه شهرت دارند: چند مورد بررسی می‌شود:

علی بن ایوب، از امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده: «إِذَا حَدَّثْتُمْ عَنِّي بِالْحَدِيثِ فَانْحَلُونِي أَهْنَاهُ وَ أَسْهَلُهُ وَ أَرَشَدُهُ فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ إِنْ لَمْ يُوَافِقْ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ؛ هرگاه حدیثی از قول ما برای شما باز گفتند، آن را

که قوی‌تر، آسان‌تر و نزدیک‌تر به رشد است، قبول کنید. در صورتی که با کتاب خدا موافق بود، من آن را گفته‌ام و اگر موافق با کتاب خدا نبود، من آن را نگفته‌ام.» (مجلسی، ۱۴۱۱: ۲/ ۲۴۲)

سکونی از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِّقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَاْفَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛ براستی که هر (گفته) حقی را حقیقتی است و هر رأی درست و صوابی را نوری؛ پس آنچه را موافق با کتاب خدا بود، بگیرید و آنچه مخالف با کتاب خداوند است، رها کنید.» (حرعاملی، ۱۴۱۴: ۱۱۸/۲۸) البته مضمون این روایت به شکل دیگر نیز آمده است. (عیاشی، ۱۳۸۰: ۸/۱؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۶۹)

ابن علوان، از امام صادق علیه السلام، از قول پدرش نقل می‌کند: در کتابی که متعلق به علی علیه السلام بود، خواندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: إِنَّهُ سَيَكْذِبُ عَلَى كَاذِبٍ كَمَا كَذَبَ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَمَا جَاءَكُمْ عَنِّي مِنْ حَدِيثٍ وَاْفَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ حَدِيثِي وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَلَيْسَ مِنْ حَدِيثِي؛ همانا بر من دروغ بسته می‌شود؛ همان طوری که بر پیامبران قبل از من دروغ بستند. پس حدیثی که از من به شما رسیده و موافق با کتاب خدا باشد، سخن من است؛ اما آنچه مخالف کتاب خداست، از سخنان من نیست.» (حمیری، ۱۴۱۳: ۹۲)

بر طبق روایات عرضه، حتی اگر حدیثی، دارای سند صحیح باشد؛ ولی مخالف آیات قرآن باشد نباید به آن عمل کرد. ملاحظه می‌شود روایات نهی از تعلیم سوره یوسف علیه السلام، با آیات قرآن که عموم مسلمانان را از مرد و زن دعوت به تفکر و تعقل کرده و کسانی که اهل تعقل نیستند را سرزنش کرده، سازگاری ندارد. حال اگر مفاد روایات نهی بر تحریم تعلیم این سوره به زنان دلالت کند، پس زنان ملزم به تعقل در این سوره نخواهند بود. در حالی که هدف از این سوره، بیان داستان و به کار گرفتن نیروی عقل و اندیشه بوده و تمام سوره بحث توحید و خداشناسی است و بهره-

مندی از عبرت‌های این سوره بر عموم مسلمانان واجب است؛ به همین دلیل، احادیث منع تعلیم براساس روایات عرضه، اعتبار خود را از دست می‌دهد.

حکم روایات نهی

با توجه به بررسی محتوای این روایات، مفاد احادیث نهی، دلالت بر حرمت تعلیم ندارد؛ ولی شاید بتوان در برخی شرایط، حکم به کراهت تعلیم این سوره به زنان نمود. مخالفت مفاد روایات نهی با قرآن، وجه اعجاز قرآن، تاریخ صدر اسلام، هدف سوره یوسف علیه السلام و احادیث عرضه و... فقط حکم تحریم را ابطال می‌کند؛ ولی حکم کراهت این روایات را از بین نمی‌برد و همچنین از زمان شیخ طوسی تا امروز، هیچ فقیه و مفسری فتوا نداده که تعلیم دادن سوره یوسف علیه السلام به زنان حرام است و این نشانگر حداکثر حکم کراهت این روایات است. به نظر می‌رسد این حکم کراهت هم دلایلی دارد که در ادامه بررسی می‌شود.

کسانی که معتقد به حکم تحریم این روایات باشند، باید متوجه این لوازم باطل نیز بشوند:

اولاً: عمل به این احادیث، آیات و سوره‌های قرآن را از یکدستی خارج می‌کند که گویا سوره‌هایی برای همه (مردان و زنان) خوب و نافع و سوره‌هایی مخصوص مردان بوده و برای زنان مناسب نیست و سوره‌هایی مخصوص زنان است؛ در حالی که این امر را هیچ عقل سلیمی بر نمی‌تابد، مگر نه اینکه تمام قرآن شفاء و رحمت است و همه آیات و سوره‌های قرآن براساس مصلحت و به مقتضایی نازل شده است و همه آنها دارای پیام‌های هدایتی برای تمام انسان‌ها در همه مکان‌ها و در طول همه زمان‌هاست، مگر نه اینکه همه قرآن نور و واضح و آشکار و به زبان عربی مبین و تبیان لکل شیء است و بدین خاطر خدا فرموده: «آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند؟! و اگر از جانب غیر خدای یکتا بود، هرآینه در آن اختلاف [ضد و نقیض‌گویی] بسیار

می‌یافتند.»(نساء: ۸۲) پس تمام آیات و سوره‌های قرآن یکدست و نافع و دارای پیام- های هدایتی و اعجاز گونه است، چون از طرف خدا برای هدایت انسان‌ها(چه مرد و چه زن) آمده است.

ثانیا: بررسی این سؤال‌ها، لوازم باطل را مشخص می‌کند؛ اگر خدا می‌خواست این سوره به زنان تعلیم نشود، پس چرا این سوره را نازل کرد؟ یا اصلا چرا در خود آیات سوره یوسف علیه السلام اشاره نکرد که این سوره مخصوص مردان است و زنان نباید یاد بگیرند؟ چرا در آیه دوم نفرمود ما آن را قرآنی به زبان فصیح و گویا نازل کردیم تا فقط شما مردان[درباره حقایق، مفاهیم، اشارات و لطایفش] تعقل کنید؟ چرا در آیه آخر سوره نفرمود به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای مردان است نه زنان، بلکه فرمود؛ عبرتی برای خردمندان است؟ و فرمود این قرآن بیان‌گر هر چیز است و برای مردمی که ایمان دارند، سراسر هدایت و رحمت است (یوسف: ۱۱۱) با پاسخ به تمام این سؤال‌ها بی‌اعتباری مفاد احادیث نهی تعلیم روشن می‌شود. شاید پاسخ داده شود که خدا این وظیفه را بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای ایشان گذاشته است، در اینجا سؤال می‌شود آیا نعوذ بالله خدا نمی‌دانست این سوره باعث انحراف زنان می‌شود و نباید به آنان آموزش داده شود؛ ولی معصومین علیهم السلام درک کردند و نهی نمودند؟ در حالی که این از خدایی که فصیح و حکیم و دانای به اسرار، بسیار بعید است. شاید گفته شود خدا می‌دانست؛ ولی عمدا این مسئولیت را بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام گذاشت، در پاسخ گفته می‌شود که اولاً خدایی که می‌توانست این دستور را در آیتش بیان کند، چه حکمتی داشت که بیان نکرد؟ ثانیاً به تعبیر علامه طباطبایی قرآن در دلالتش بر مقاصد، مستقل از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است.(طباطبایی، ۱۳۸۸: ۴۱-۴۴)

آیت الله صادقی تهرانی می‌نویسد: احادیث گواهی می‌دهند که ظهور قرآن حجت است، چه برسد به صریحش وگرنه حدیث را چگونه می‌توان بر قرآنی که نامفهوم است و در دلالتش حجت نیست، عرضه کرد؟ این که گفته‌اند، قرآن قطعی‌السند و ظنی‌الدلاله و حدیث ظنی‌السند و قطعی‌الدلاله است سخنی گزاف و بیهوده و دور از عظمت قرآن است، قرآنی که بیانش فصیح‌ترین بیان و بلیغ‌ترین تبیان است. بسیاری از احادیث هم دلالتشان و هم صدورشان ظنی و بلکه مشکوک است؛ اما هیچ یک از آنها در قرآن نیست. چگونه قرآن بیان برای مردم باشد، در حالی که هیچ چیز از آن فهمیده نمی‌شود؟ این قرآن را به لغز و معما توصیف کردن است. این در حالی است که خداوند تمسک‌کنندگان به قرآن را ستوده و استنباط‌کنندگان از آن را مدح کرده و کسانی را که در قرآن تدبّر نکنند، سرزنش کرده است. (صادقی تهرانی، بی‌تا: ۱/ ۲۴-۲۵)

بر فرض که محتوای سوره یوسف علیه السلام داستان عاشقانه است، چه کسی گفته که طبق این داستان فقط زنان منحرف می‌شوند و نباید این سوره را به آنان تعلیم داد؟ بالطبع مردان با شنیدن هوس‌بازی‌های زلیخا باید بیشتر منحرف شوند. آیا واقعا این تبعیض بین زنان و مردان و ظلم در حق زنان نیست؟ با بررسی تمام این پرسش‌ها و پاسخ‌ها این نتیجه به دست می‌آید که احتمالا این روایات در فضای خاصی صادر شده‌اند.

(ز) بررسی دلایل نهی از خواندن سوره یوسف علیه السلام

به نظر می‌رسد علت اصلی نهی که از محتوای روایات نهی فهمیده می‌شود این است که برخی در زمان صدر اسلام مفاهیم عالی سوره یوسف علیه السلام را آن چنان باید و شاید درک نکرده‌اند و به همین دلیل مفاد سوره یوسف علیه السلام داستان عاشقانه پنداشته شده است، حتی این نسبت نزد عجمارده (شاخه‌ای از فرقه خوارج)

خوارج بوده و روسای خوارج انکار می‌کردند که سوره یوسف علیه السلام از قرآن باشد؛ زیرا قابل قبول نیست که داستان عشقی جزء قرآن باشد. (نولدکه، ۲۰۰۴: ۳۲۲) به عبارت دیگر این نهی، به خاطر این است که در سوره یوسف علیه السلام آیاتی وجود دارد که باعث تحریک و منحرف شدن زنان می‌شود.

حال به بررسی آیاتی که در مورد یوسف علیه السلام و زلیخا است می‌پردازیم: قرآن کریم اشاره به این دارد که پروردگار به حضرت یوسف علیه السلام نیروی قدسی و فضیلت فرمانروایی و علم، موهبت فرمود و حکم و علم به طور اطلاق عبارت از نظر صائب و شهود حقایق است چه درباره عقاید و معارف الهی و نیز از امور جزئی و خارجی اسراری می‌فهمید و به طور شهود می‌یافت، بدون اینکه در نظر به آنها تزلزل و یا تردید بر او عارض شود و یا به هوای نفسانی او مستند باشد، بلکه در اثر احاطه شهودی نظر او قاطع بود و این درجه و مقامی از نبوت و رسالت است. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۹/۴۶)

در آیه ﴿وَرَأَوْتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ﴾ (یوسف: ۲۳) زلیخا با کمال اطمینان یوسف علیه السلام را به طرف خود دعوت می‌کند، یوسف علیه السلام در جوابش زلیخا را تهدید نمی‌کند و نمی‌گوید که من از عزیز می‌ترسم و یا به عزیز خیانت روا نمی‌دارم و یا من از خاندان نبوت و طهارتم و یا عفت و عصمت من، مانع از فحشای من است. نمی‌گوید من از عذاب خدا می‌ترسم و یا ثواب خدا را امید می‌دارم. اگر قلب او به سببی از اسباب ظاهری بستگی و اعتماد داشت طبعاً در چنین موقعیت خطرناکی از آن اسم می‌برد؛ ولی می‌بینیم که به غیر از «مَعَاذَ اللّٰهِ» چیز دیگری نگفت و به غیر از عروه الوثقی توحید به چیز دیگری تمسک نجست. پس معلوم می‌شود در دل او جز پروردگارش احدی نبوده و دیدگانش جز به سوی او نمی‌نگریسته. این همان توحید خالصی است که محبت الهی وی را بدان راهنمایی نموده و یاد تمامی اسباب و حتی یاد خودش را

هم از دلش بیرون افکنده؛ زیرا اگر انیت خود را فراموش نکرده بود می‌گفت: «من از تو پناه می‌برم به خدا» و یا عبارت دیگری نظیر آن، بلکه گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ». (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۲۱)

در آیه بعدی خداوند سبحان می‌خواهد با این جمله تذکر دهد که ما به وسیله وحی بدی و فحشاء را که قتل یوسف و یا متهم ساختن او بود از وی دور کردیم. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۳۸۳) این آیه شریفه نشان دهنده لطف خداوند و عصمت و کرامت حضرت یوسف علیه السلام و نوعی مدح و ثنای وی است که چگونه از سخت‌ترین آزمون الهی سرافراز بیرون آمد. آیات بعدی تا آیه ۲۹ جریان محاکمه یوسف علیه السلام و رد اتهام از وی است. آیات ۳۰-۳۲ جریان زنان دیگر مصر با یوسف علیه السلام است ملاحظه می‌شود چگونه در آیه ۳۳ هنگامی که یوسف با تهدید زلیخا مواجه شد که گفت: اگر یوسف علیه السلام مرا به وصال خود نرساند باید زندانی شود گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از این عمل نامشروعی که این زنان مرا به انجام آن دعوت می‌کنند. آیه شریفه نشان می‌دهد که چگونه یوسف علیه السلام در سخت‌ترین شرایط متوجه خدای خویش است و خود را در محضر او می‌بیند و آیه بعدی نشان دهنده اجابت شدن دعای حضرت یوسف علیه السلام است که از شر و نیرنگ زلیخا و زنان مصر نجات یافت و این به خاطر وجود عصمت بود. (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۶ / ۲۱۵)

هنگامی که زن عزیز دید که بین مردم رسوا شده و به وصال یوسف علیه السلام نرسیده، با ندیمان و یاران مخصوصش به مشورت پرداخت و آن‌ها چنین تدبیر کردند که یوسف علیه السلام را به زندان بفرستند تا بین مردم این مطلب که یوسف گناهکار و مقصر بوده انتشار یابد و شاید یوسف علیه السلام بعد از آن که تلخی زندان را چشید به وصل زلیخا راضی شود. (گنابادی، ۱۴۰۸: ۲ / ۳۶۰)

در تمام این آیات هدف از آوردن ماجرای زلیخا صرف بیان داستان عاشقانه نیست، بلکه همان طور که گذشت تک تک این آیات دارای مضامین تربیتی و اخلاقی آموزنده است و اصلاً عادت قرآن است که در بیان داستان‌ها وارد جزئیات نمی‌شود و قسمت‌هایی را بیان می‌کند که هدف پند و اندرز و عبرت‌آموزی و مضامین تربیتی است. با بررسی‌های به عمل آمده، مشخص می‌شود که این آیات هیچ ارتباطی به داستان عاشقانه ندارد تا زنان را منحرف و تحریک کند، بلکه درس و عبرت بزرگی است که زنان و مردان باید استفاده کنند. اگر هم برخی از مردم این سوره را به زنان تعلیم نمی‌دادند به خاطر غفلت از مفاهیم عالی این سوره و سطحی نگریستن به آیات این سوره مبارکه بوده است.

ح) بررسی دلالت و علل صدور احادیث

با توجه به مباحث پیشین، برخی از اسناد این روایات تا حدودی قابل قبول تلقی شد؛ اما از لحاظ محتوایی دارای اشکالاتی بودند که مانع دلالت این احادیث بر تحریم است، لکن ممکن است کسی قائل به کراهت تعلیم این روایات باشد؛ ولی باز مانع از آن نمی‌شود که سوره یوسف علیه السلام به زنان تعلیم داده نشود. برای درک بهتر این منظور، می‌توان وضعیت زنان در جاهلیت را مرور کرد. در جاهلیت، زن در ردیف سایر انسان‌ها قلمداد نمی‌شد، بلکه انسان درجه دو محسوب می‌شد. سخن خلیفه دوم در مورد وضعیت زنان در جاهلیت گواه خوبی است. او اعتراف می‌کند که زنان در جاهلیت هیچ به حساب نمی‌آمدند. (بخاری، ۱۴۰۷: ۶/ ۶۹)

بر اساس روایتی، اعراب زنان را همچون کالایی می‌شمردند که پس از مرگ شوهر، در شمار دیگر اموال و ثروت شوهر، به پسر شوهر از زن‌های دیگر منتقل می‌شد. (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۰۶/۶) فرزندان دختر نیز در بسیاری از موارد از حقوق انسانی محروم بودند. ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ . يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ

مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيَسْكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿نحل: ۵۸-۵۹﴾؛ و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از ناراحتی) سیاه می‌شود و به شدت خشمگین می‌گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده از قوم و قبیله خود متواری می‌گردد (و نمی‌داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد یا در خاک پنهانش کند؟ آگاه باشید که بد حکم می‌کنند. ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ (تکویر: ۸-۹) و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود به کدامین گناه کشته شدند؟. این آیات و روایات نشانگر وضعیت زنان در جاهلیت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احکامی که آورد بیشتر امضایی یا اصلاحی بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که می‌خواست یک سنت جاهلی را ریشه کن کند به تدریج پیش می‌رفت تا احکام به تدریج پذیرفته شود، چیزی که مانند آن را در تحریم شراب شاهد هستیم که به آن «نسخ تمهیدی» می‌گویند. نسخ تمهیدی به این معناست که شارع مقدس برای مبارزه با برخی عادات غلط بین مردم، ابتدا حکمی را هماهنگ با جامعه، ترخیص می‌کند؛ سپس بنیان این عادت غلط در جامعه را فرو می‌ریزد؛ مثل آیه نشوز که می‌فرماید: ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ (نساء: ۳۴)؛ [و آن دسته از زنان که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید ... اگر آن هم موثر نبود] آنها را بزنید.

این ترخیص ضرب، زمانی نازل شد که زدن زن یک امر متداولی بود... اسلام چون می‌خواهد با این وضع مبارزه کند، این آیه نازل می‌شود ... زن‌ها برای اعتراض خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسند. پیامبر می‌فرماید: هیچ کس حق ندارد زنش را بزند و معنای آیه این است که زدن نه دردآور باشد و نه اثری بگذارد و فرمود: «خیرکم خیرکم لנסائه» و نیز «از ما نیست کسی که به زنش تعدی کند.» این آیه برای زمینه سازی نسخ یک عادت غلط جاهلی آمد. (معرفت، ۱۴۲۳: ۱۵۲)

زنان که در جاهلیت در چنین وضعیتی بودند بعد از اسلام هنوز آن ذهنیت در مورد زنان از بین نرفته بود. زن را موجودی پیش پا افتاده و ضعیف النفس می دانستند که زود وسوسه و منحرف می شود. شاید پیامبر صلی الله علیه و آله در چنین موقعیتی فرموده سوره یوسف علیه السلام را به زنانان تعلیم ندهید، بلکه سوره نور را یاد بدهید که حجاب و عفت و متانت یاد بگیرند و به زعم عرب از سوره یوسف علیه السلام هوس بازی های زلیخا را یاد نگیرند؛ پس در فرض صحت حدیث، حکمش مخصوص عرب آن زمان بوده است. (مجلسی، ۱۴۰۶: ۸ / ۳۷۶) شواهدی این نظر را تأیید می کنند:

۱. با توجه به روایت سکونی از امام صادق علیه السلام، این روایت وضعیت زنان و ذهنیت مردم در مورد آنان را در صدر اسلام به خوبی نشان می دهد با اینکه انتظار می رفت تا زمان امام صادق علیه السلام احکام اسلام کاملاً جا بیفتد، هنوز برخی خلق و خوی جاهلی و ذهنیت غلط در مورد زنان بوده است. سکونی که صاحب فرزند دختر شده است غمگین و پریشان شده، دلیل ناراحتی سکونی چه بوده است؟ مگر تفاوتی بین فرزند دختر و پسر وجود دارد؟ دلیلش تنها این است که سکونی در محیطی و با مردمی زندگی می کرد که هنوز باور غلط در مورد زنان رواج داشت، که آنان را موجوداتی ضعیف و پیش پا افتاده و باعث ننگ و سرافکندگی پدر و تنها کاربرد زنان را در نیازهای جنسی و ماندن در خانه می دانستند. سکونی نیز تحت تأثیر این ذهنیت بود و امام صادق علیه السلام او را از این کار نهی می کند و ضمن بر شمردن وظایف سکونی در قبال این دختر، اضافه کردند که به زعم تو اگر فکر می کنی این دختر منحرف شده و باعث سرافکندگی تو می شود، پس سوره یوسف علیه السلام را به دخترت تعلیم نده و به جای آن سوره نور را یاد بده که در آن حجاب و متانت و... آمده است. باید توجه داشت که این حدیث در چنین حال و هوایی صادر شده است.

۲. شاهدی دیگر که در این روایت وجود دارد و حاکی از آن است روایت در محیطی مردسالار صادر شده، این است که در حق فرزند پسر بر پدر آمده «يَعْلَمُهُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يُطَهِّرُهُ» صحبت از تعلیم تمام قرآن شده، در حالی که در حقوق فرزند دختر بر پدر فقط از تعلیم سوره نور و عدم تعلیم سوره یوسف علیه السلام سخن به میان آمده است. این نشان دهنده همان ذهنیت در مورد زنان است در حالی که حتی اگر فرض شود سوره یوسف علیه السلام داستان عاشقانه است و هوس بازی‌های زلیخا در آن است در این صورت فرقی بین منحرف شدن بین زنان و مردان نیست.

۳. در یکی از این روایات آمده است: «لاتنزلوا النساء بالغرف»، این بدین خاطر است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر خانه‌هایی که دارای طبقات بودند حصار و حجابی نداشته و بدون پنجره بودند و اگر زنان در آنجا ساکن می‌شدند در معرض چشم چرانی قرار گرفته و یا خود به چشم چرانی می‌پرداختند؛ این نوع بناها و ساختمان‌ها از ویژگی‌های زمان صدر اسلام، دلیلی دیگر است که نشان می‌دهد روایات نهی مخصوص همه زمان‌ها نیست و فقط مخصوص اعراب آن زمان است. (مجلسی، ۱۴۰۶: ۲ / ۴۷۹)

۴. در یکی از این روایات آمده است: «عَلِّمُوهُنَّ الْمَغْزَلَ؛ به زنانان نخ ریزی یاد دهید.» نخ ریزی در آن زمان شغلی بوده که باعث پای‌بندی زن در خانه می‌شد، به خاطر اینکه زنان در آن دوره زیاد در جامعه دیده نمی‌شدند و نمی‌توانستند نقش اجتماعی را تصاحب کنند. این روایات در چنین حال و هوایی صادر شده است. این شواهد نشان می‌دهد که روایات نهی مخصوص عرب آن زمان بوده است.

این شواهد و نیز بررسی وضعیت زنان صدر اسلام، ما را به آن می‌رساند که روایات نهی تعلیم براساس ذهنیت اعراب آن زمان و وضعیت اجتماعی آنان بوده است و اگر از معصوم علیه السلام صادر شده، براساس نسخ تمهیدی است و در نتیجه حکمش

فقط مخصوص آن زمان می‌شود و بر اساس این روایات نمی‌شود در این زمان سوره یوسف علیه السلام را به زنان تعلیم نداد.

نتیجه گیری

سوره یوسف علیه السلام سرشار از آموزه‌های تربیتی، اخلاقی و اجتماعی است و دارای پیام‌های هدایتی برای عموم انسان‌ها از مرد و زن و متضمن سعادت هر کسی است که به یادگیری این سوره اقبال کند. با بررسی‌های به عمل آمده این نتیجه به دست می‌آید که برخی از احادیث نهی دارای اسناد نسبتاً قابل اعتمادی هستند و از نظر محتوایی به دلیل مخالفت با قرآن، وجه اعجاز قرآن، هدف سوره یوسف علیه السلام، تاریخ صدر اسلام، روایات اهمیت تعلیم قرآن و فضیلت تلاوت سوره یوسف علیه السلام و همچنین لوازم باطل عمل به حکم تحریم این روایات؛ دارای حکم کراهت هستند نه تحریم تعلیم. حکم کراهت روایات نهی مقطعی بوده و مخصوص اعراب صدر اسلام و به خاطر ذهنیات و شرایط اجتماعی آن زمان در مورد زنان بوده است. این روایات حاکی از صدور در محیطی مرد سالار است که معصوم علیه السلام بر اساس نسخ تمهیدی خواسته این ذهنیات را ابطال کند. تأمل در شواهد این روایات از جمله تبعیض قائل شدن بین فرزند دختر و پسر و ویژگی ساختمان‌های صدر اسلام مانند: بدون حفاظ و پنجره بودن و شغل نخ ریزی زنان که متناسب با موقعیت اجتماعی آنان بوده، مقطعی بودن حکم کراهت را اثبات می‌کند.

منابع:

قرآن کریم.

- نهج البلاغه، مصحح: صبحی صالح، تهران، انتشارات راه علم، ۱۳۸۶ ش.
۱. ابن ابی جمهور، عوالی الثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، محقق / مصحح: عراقی، مجتبی، قم، دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق.
 ۲. ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال ابن الغضائری، محقق: حسینی جلالی، محمد رضا، قم، موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، بی تا.
 ۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، الصحيح، تحقیق قاسم شماعی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷ ق.
 ۴. برقی، احمد بن محمد بن خالد، رجال برقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.
 ۵. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت، دار و مکتبه الهلال، بی تا.
 ۶. حجتی، محمد باقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
 ۷. حر عاملی، وسائل الشیعه، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۴.
 ۸. حسون، محمد (۱۳۷۹)، أعلام النساء المؤمنات، مشکور ام علی، تهران، انتشارات دار الأسوة للطباعة والنشر.
 ۹. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ ش.
 ۱۰. حسینی همدانی، انوار درخشان، تحقیق: محمد باقر بهبودی، تهران، انتشارات لطفی، ۱۴۰۴ ق.
 ۱۱. حلّی، ابن داود، رجال ابن داود، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.
 ۱۲. حلّی، رجال علامه حلّی، نجف، دارالذخائر، ۱۴۱۱ ق.
 ۱۳. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد (ط - الحدیث)، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۳ ق.
 ۱۴. خوئی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، بی تا.
 ۱۵. معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ ق.
 ۱۶. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، چاپ سوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹ ش.
 ۱۷. زنجانی، ابوعبدالله، تاریخ قرآن، تهران، منظمه الاعلام الاسلامی، بی تا.
 ۱۸. سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ ششم، ۱۴۲۵ ق.

۱۹. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قم، فرهنگ اسلامی، بی تا .
۲۰. صدوق، من لایحضره الفقیه، ترجمه غفاری، علی اکبر و محمد جواد و بلاغی، صدر، - غفاری، محمد جواد، تهران، نشر صدوق، ۱۳۶۷ ش.
۲۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۲۲. قرآن در اسلام، قم، موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، به کوشش: هادی، خسروشاهی، ۱۳۸۸ ش.
۲۳. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، محقق/ مصحح: خراسان، حسن الموسوی، تهران، بی تا.
۲۵. رجال الشیخ الطوسی، نجف، انتشارات حیدریه، ۱۳۸۱ ق .
۲۶. عدّه الاصول، تحقیق: محمد رضا انصاری قمی، قم، چاپخانه ستاره، ۱۴۱۷ ق .
۲۷. الفهرست، قم: موسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۵ ش.
۲۸. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، محقق/ مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، تهران، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ ق.
۲۹. غفاری، علی اکبر، دراسات فی علم الدرايه، تهران، جامعه الإمام الصادق علیه السلام، ۱۳۶۹ ش
۳۰. فقهی زاده، عبدالهادی، پژوهشی در نظم قرآن، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴ ش.
۳۱. فیض کاشانی، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.
۳۲. قربانی لاهیجی، زین العابدین، علم حدیث، قم، انصاریان، ۱۳۷۰ ش .
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط- الإسلامیه)، محقق/ مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق .
۳۴. گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
۳۵. مجلسی، محمدتقی، روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه (ط-القدیمه)، محقق/ مصحح: موسوی کرمانی، حسین و اشتهازدی علی پناه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.

۳۶. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، طهران، الطور للنشر، ۱۴۱۱.
۳۷. معرفت، محمد هادی، شبهات و ردود حول القرآن، قم، مؤسسه التمهید، ۱۴۲۳ق.
۳۸. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، قم، انتشارت جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۳۹. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۸ ق.
۴۰. نولدکه، تاریخ القرآن، بازنگری فردیش شوالی، ترجمه به اهتمام جرج تامر، برلین، بیروت، مؤسسه کنراد - آدناو، ۲۰۰۴ م.

